

This Book belongs

Mohd Abdul Haq

Resident of Bassant Bagh
(Srinagar)

Kashmir

The Book of the

of the

of the

of the

of the

در مطبع می نویسد و آنچه کاپور مزبور به طبع شد

سفر از یافه و خان فیروز جنگ انتخاب غازی الدین خان با در فیروز جنگ و نصرت جنگ
 اختصار القاب و الفقار خان با در نصرت جنگ میرزا بخشی اباسن از میرزا ناصر الدین محمد خان
 صنفی میر آتش از تربت خان حمید حفظ اقتضای اسم حمید الدین بن در شروع و مقصد از رفعت
 موسوم به بادشاه بناده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقه ای بهین در خلافت فرزند
 تا او هم شمس معظم حفظ الله تعالی و سلم علی حضرت فردوس منزلت بگرفتند و لایتن بن و بد خشان و
 شان نصرت ملک یم موردی کوچه منظر داشتند و کمر افواج با دشاهی بسیر کردی فراخ بخش با نصرت
 نهادند چنانچه اکثر آن لایتن فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور خیاره
 داشت است ایامی و اکابر آن دیار نیز و احدث ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و در خلافت گشتند
 بجا است که گفته اند از این خلف و خیر بنظر باین توجیه که اگر پدر زن او اندیشه تمام کند و این فانی
 از دواتی سنت بدیر تر غیر از نیکه نمیره اخفرت را با فوجی شایسته و سامان بسته بآن سمیت بفرستیم
 بگر از اجماعی با وجود آید حضور شما فند صارا را گرفتند باین هم چه رسد ظاهر کار شما نیست عار
 خود بر عار نیست این بودی بود و آفتاب سر که هست بدست آید چه دنیا چه شما فکر خود کنید که
 اینجا بچشم آن چه رود و آید نمود در این اخفرت حق سبحانه تعالی و حضرت علی رقه ای فرزند سعادت
 و هم محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم از عرض بغرضی ظاهر شد که مسائل رود بطور اهل بران بکلف کرده اند
 فصل کسی عقیده خود در دین بد تارده از که آیه ختم اند ظاهر آن عرب که خود را یسید میگویند
 نام گفته و کونانی چند کلمه کرده باشد بر آن چون این ترا عباد و محوشت و با اعتقاد کفار بنمودند و در
 و من حاجت لغین میداد تا این چندین بدلیل نماید و چنین است فعل بگر آید بیت گفته شده
 اگر که از شما یک نشد اسرار خودی استغفار ابدی من کل ذنب اوب الیه رقه ای عین سلطنت برای
 جابین ظاهر بسیار است بیدار که غرض شتی که نوشته بود و در کمال غرضی مراتب خود در برگرد

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

اسکان بروج اردو طرفه که اینک آن فرزند خبر خانه خودند از خبر چو پسر از گجایان قند بهر حال عمر عثرت باز
 باو که از غنیمت ریسای طائران فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعۀ هفتمین در خلافت ابو جعفر
 که آن فرزند نگار بدشت سپاه می نمایند و نوکران پیش مواجب همدارند ظاهر قصد قند صهار و شهبان
 خدا و فیق رفیق سازد اما استعادت آمدن دارا سلسلنت لاهور که در بنو لاکرده اند موجب آن معلوم نه شد
 پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هند و شیراز و نوکری بر طرع از راست نیمه سواد بان
 رقعۀ هفتمین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان چرانا خوش کردید مادر ایام با و شهاد
 زادگی با امر ایچو سلوک میگردیم که همه رضی بودند و در حضور غیبت بخوشدلی تعریف توصیف مایه کردند
 بن و وصف اقتدار برادرزمران بعضیها ترک یافت و کرده ملازما اختیار کردند و جمعیکه با شاره برادر
 نامهربان حرکات ناملاکم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند و تازیانه اغراض تحمل متنبه شده از
 سر نصایق اقرار بصاحب صلی ما کردند تا نقش سردار و بهادر بر لوح خاطر اشراف قدس علی حضرت
 ترسم گشت و کارها دست بسته نزد برادر و این امور ضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خان
 رنجیده خاطر کردید همچو سپاهی جگر و ارجمه کاره را که بکار عده شما می آمد شکسته دل نمودید و فرود آمد
 لعل که میگوید سوده دل اشکسته که گوشت شکسته منفی امی اگر حال اکم و بجوی کنید بتو بر اهل صلوات
 کار نیکو ترست میت نصیحتی کنمت بشنود بهانه گیر که هر چه باشم شوق بگویدت بندیر بیشتر بر چه
 و اسلام علی من اتبع الهدی رقعۀ ۶ فرزند سعاد تو ام محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم از نوشته عزیز
 معلوم شد که چهره زعفرانی بر سر جامه بلوایی در بر دیوان نشیند سن شریف چهل و شش نام بر
 ریش و پیش رقعۀ هفتمین پور خلافت منعم خان حضور یافت تا جلد رسیده آنچه بر زبان
 شده ابلع نمایند از خود خبر نیست که گیتیم و کجا میروم و بر سر این عاصی پیر عاصی چه خواهد گذشت حالا
 ترخص میروم و به لاجمادی بیام و فرزندان لاله را که کار لایا بد که مخالفت نمکند و بجو گشت خون

گرنندگان خدا بند شوند آنچه بنظمی آید طرف هنگامه بر پاشد نیست اینز و مقبل القلوب فی حق
 خلق الله که و دافع بدائع خاق اند چراغ راه سالکان طریق ریاء و مکاری کناد بنام باشا نواز
 محمد عظیم شاه بهادر رقعہ ۸ - فرزند عالیجاہ پسر راہنوار کہ این مرتبه بہر بافرستادہ اند از سوار
 آن خیلے خوشیم و یاد از غنوار سیاه پیران فرزند جوان بخت سید ہزار کمال تحفظ بخوشترام
 کردہ شد چون آن فرزند در بجزیر نام مطابق ہر چیز ہمار نام دارند بر اہر کی از اسپان خاصہ ما
 کہ دست آن بقید رنگ و نسل آختہ مگی خواہد رسید بخیر کردہ ہو پسند رقعہ ۹ - فرزند عالیجاہ
 و آلی ابنہ آن فرزند بذائقہ پدر پسر خوشگوار آید بر نام ابنہ گنام اسد عانمودہ اند چون آن فرزند
 جودت طبع دارند و اداری تکلیف پدر پسر چرامی شوند بہر حال سد ہارس رست بلا س نامیدہ شد
 رقعہ ۱۰ - فرزند عالیجاہ فرہ کھڑی بریانی شہاد زمرستان بیاد می آید الحی کہ قبولی اسلام خان بان
 نمیرسد بنحو شتم کہ سلیمان بر یکا بر ناز شہا بگرم اما شفقت پدر اقصا نکرد اگر از شاگردان کسی ہمار
 این فن دشتہ باشد طلبہ آید والا خوشادوزیکہ بیانید و بخورند و بخوراند بیت خوشاوقتی و خرم
 روزگار کہ یکا بر بخور و از وصل یکا بیت ہوش سرم یکسر موزنفت سیاهی موزنفت از رو
 زنفت رقعہ ۱۱ - فرزند عالیجاہ احمد سکہ کہ فرزند زادہ بہادر خوب برکہ و کار و دلش ترقی روز بہ دارد
 حالا از ترتیب والا جاہ غافل نباید بود صوبہ مالوہ در صورت اقبال ہم سنتی و تہنہ جاگان فرزند زادہ
 بہادر بحال خواہد ماند فرماں در شد کہ از راجہ تان عمدہ راجہ بشن سنگہ کچو اہمہ را ہمراہ خود دارد و خوشی
 وغیرہ اسباب حرب مطلوبہ این ہم از قلعہ دار اکبر آباد بگیرد و والد بزرگوار از روی نرید ایدہ ہارہ را
 باسلام آباد عرف تہرا برسد رقعہ ۱۲ - فرزند سعادت نوم عالیجاہ من اعلیٰ حضرت میفرمودند کہ شکا
 کار بیکار است لسان اگر با موثر عقیانی تواند بردخت ساختگی کار با دنیا چہ بدست کہ الدیاف فرغہ الاخر
 واقعدہ خود بد و نفس نفس چار گھڑی آخر شب از خوابگاہ برآمدہ با بشارت تو نیست و فو کرد

۱۳ - بنام آدین کی شہید
 ۱۴ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۱۵ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۱۶ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۱۷ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۱۸ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۱۹ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۰ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۱ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۲ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۳ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۴ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۵ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۶ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۷ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۸ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۲۹ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۰ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۱ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۲ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۳ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۴ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۵ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۶ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۷ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۸ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۳۹ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۰ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۱ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۲ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۳ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۴ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۵ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۶ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۷ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۸ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۴۹ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۰ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۱ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۲ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۳ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۴ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۵ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۶ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۷ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۸ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۵۹ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۰ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۱ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۲ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۳ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۴ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۵ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۶ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۷ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۸ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۶۹ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۰ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۱ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۲ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۳ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۴ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۵ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۶ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۷ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۸ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۷۹ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۰ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۱ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۲ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۳ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۴ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۵ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۶ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۷ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۸ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۸۹ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۰ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۱ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۲ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۳ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۴ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۵ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۶ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۷ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۸ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۹۹ - بنام نعلب آدین کی شہید
 ۱۰۰ - بنام نعلب آدین کی شہید

باور داد و طاقت می برداختند و پیش از صبح صادق بعد از آنکه صلوة با جماعت فضلا نماز صبح ادا
 کرده بجهت که درین تشریف می درازند و در میان با سعادت دیدار فیض ناز و اخته بعد بر آمدن چهار گهری
 دیوان عالم میفرمودند و در آن مجلس جمیع منصبداران جزو کل با بحر امانته دیوان علی دیر بخشی تجویز
 اهل عدالت و حقائق حسن و دامت جانفشانی ناظران خود را در این ایمان و کرداریان صو بیات
 بعضی ساینده و در این سیر که هم با نجات مرام سیر و اخته دیگر می نمودند و بعد از اخته معنی
 اسپان و فیضان خاصه یکپاس و دو گهری روز بر آمده از دیوان عالم بدیوان حسن و ذوق می بخشیدند و
 مقام تجتبیان عظام احوال سفر از آن منصب معروض ده حکم عرض کرد و نظر ثانی حاصل میکردند و
 انتخاب قلع و سواج هر صوبه عرض کرده فراختر بر مقدمه در احکام و فراین با حکم ناطق میگرفتند
 تا قریب و پیران معالایر پیش میبودن بعد بر تخت طعام خاصه که تا کید از وجه حلال مرتب میشد
 متوجه شده بر آن تقویت آن وقت عباد و داد گستری بشمار ست رقی نوش جان فرموده و جزو کل
 و شرب خفیه خوران و راتبه واران که اکثری از علما و فضلا و طایفه علم و مساکین و غریبا و یتیمان و
 بیکسان و بیماران بودند و بسیار از آنها در نظر یکپاس اثر و شناس میداشتند استفسار نموده در
 خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی بادل بیمار قیلوله کرده بعد از قضای دو پاس چهار گهری با
 از خوابگاه بر آمده و وضو کرده در نمازخانه تبلات قرآن مجید مشغول میشدند پس ادا نماز ظهر را در دبر
 و تسبیح و روضه و سبوح آمده می نشستند و دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعضی معروض مطالب و
 بخت اکثر کاغذها بدستخط او رسید ساینده و چهار گهری روزنامه باز دیوان عالم میفرمودند و درین وقت
 بخشی دیوان نو سفر از آن منصب طلبداران جایگزین از نظر نو رسید را بیدند و آنحضرت بفرمودم تا نقش
 احوال حسب نسبت هر ذوا کاردانی بر کرم فرموده بر آن شخص منصب میخواه جایگزین میفرمودند و بعد
 شام از دیوان عالم خواسته نماز غریب خنده و خلوت نموده خاص تشریف میبردند و در آنجا در خان شرب زبان

[illegible]

عالمیجا و دروغه تو بخانه و دو بخانه را فرجه در نواح احمد آباد کرده اند و او شجاعت نجویشان از
 فرزند خواهر سپیده مستقیمشان بجایست و دروغه مذکور بعد از آنکه زنده بمانی یا نبند و جمعی مال مردم خوار
 او باش نفیق و اداش شده خلق اعدا را ایدامید چندیم که در وقت جزا اعمال چه جواب نه ایم و
 وادوقی سبحانه و تعالی عادل است اگر ظالم را کار فرماییم هر چند ایک از ظالم را مورا بر آید عدل و بان
 سزاواریم که ظالم را زود وادون بدو وادودا رسیدن در معنی خود مجوز ظلم بودن است بیت گندم از گندم
 بر وید و جزو از مکافات عمل عادل شود و رقعہ ۲۴ - فرزند عالمیجا شل زاید با وضعیقه تاکی بخا
 تباه و محروم خواهد بود و بر او شهاختی دارد و نواسایش آنچه کردند تیر آن دیدند متعلق حق به حال
 تباه و محروم خواهد بود و بر او نزدیکه قیل فنج جنگشان بر آن فرزند حمله آورد و میرد صوچه کار شانه کرد
 از شوخی باز و خلعت عنایت مانگرفت که حق خانه زاد بجای آورد و فرجایکرم بر خدا و خاطر سینه
 از کینه و برینه بردارند و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد دشمنی سازند بیت قدیمان در سبغری
 قدر که هرگز نیاید ز پرورده غدر رقعہ ۲۵ - فرزند عالمیجا نوشته اعتماد خان وحی نیست که خور
 نخواهی بر آن عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعہ ۲۶ - فرزند عالمیجا و در
 سعد الله خان و حضور بد بر آید اعلی حضرت سبب پرسیدند عرض که نفره چند در بیاضی نظر آید و
 نقل بر مید شتم تا بعرض سائیم قیام میان سلطنت از عدالت افزایش ملک مال از شجاعت سخاوت
 محبت دشمن با علما و فضلا و محترم بودن از قرب جلاشان عقل است عال دون بر عاقل و مستقل مانند
 در عین اند مقصود نمود امور و نوی زنده شیرا رضی و شاگردان بر تقدیر و برائی خاندان از زحرم
 نمودن بر تیمان و محتاج نشدن و از کام روانی محتاجان انهم امور ملک بصلاح و صوابد بد و زرا
 منظر و حضور بودن با ستم و بیت فقر اندر دست مانند از نیت از زاده در و در مانند آن امید
 دشمن از جناب حق بفرجایم مجربان آنحضرت خلی محفوظ شده بود بر پیشانی خان سرو

از کینه و برینه بردارند و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد دشمنی سازند بیت قدیمان در سبغری
 قدر که هرگز نیاید ز پرورده غدر رقعہ ۲۵ - فرزند عالمیجا نوشته اعتماد خان وحی نیست که خور
 نخواهی بر آن عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعہ ۲۶ - فرزند عالمیجا و در
 سعد الله خان و حضور بد بر آید اعلی حضرت سبب پرسیدند عرض که نفره چند در بیاضی نظر آید و
 نقل بر مید شتم تا بعرض سائیم قیام میان سلطنت از عدالت افزایش ملک مال از شجاعت سخاوت
 محبت دشمن با علما و فضلا و محترم بودن از قرب جلاشان عقل است عال دون بر عاقل و مستقل مانند
 در عین اند مقصود نمود امور و نوی زنده شیرا رضی و شاگردان بر تقدیر و برائی خاندان از زحرم
 نمودن بر تیمان و محتاج نشدن و از کام روانی محتاجان انهم امور ملک بصلاح و صوابد بد و زرا
 منظر و حضور بودن با ستم و بیت فقر اندر دست مانند از نیت از زاده در و در مانند آن امید
 دشمن از جناب حق بفرجایم مجربان آنحضرت خلی محفوظ شده بود بر پیشانی خان سرو

دیوان علی شجاع جو برش کرده خدمت آن تجویز نماید سعید خان بهادر در کفاره انیمه حسن توفیق
خدیو قدر دان ه هزار روپہ نقد و صلی و غیره تقسیم نمود رقعہ ۵۳ - فرزند عالیجاہ روزی بہار
ایل دیوان سرکار برادر نامہ بان فرزند نظر علی حضرت گذرانید کہ وہ لک روپہ بابتہ طلب نفاد
ایام مابین از سرکار والا طلب است بختو آہ آن فرمان شود آنحضرت فرمودہ سعد اسد خان فرمود
کہ از روی شہرہ و قدر دیوانی تحقیق نموده بعض رساند خان مذکور فی الفور التماس دکرہ انجمن
ز رہا از خزانہ بختو آہ می شود ثانی الحال در مطالبہ نصف حساب نقدی محسوب میگردد و در اشکوہ
بعد برخواست در بار دیوان علی کلمات بلند گفت چون از رد فرود مسله شرف غسلیانہ بمسابع
علیا رسید ہما وقت شہرہ برادر نامہ بان نوشتند دین فرود ہم بقلم آوردند فرد با صاف دل مجاہد
با خویش دشمنیت ہر کس شد بر آئندہ خنجر بخود کشیدہ دریافت صدق و بطلان خاصہ انہای
ملوک ست بہار امل کفایت خانہ شما و سعد اسد خان صیانت مالی میجو اہد ہر گاہ فرود از قہر شمار
شدہ بود باستی تحقیق نموده کہ بختو آہ آن از سعد اسد خان مکل الحصول است بانیہ ملول ساختن
بند ہا بادشاہی خصوص سعد اسد خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح
کاران صاحب شعور واسطہ افزایش ال و خوش نامی صاحب معاملہ اند آخر در نعمان محمودی
زردوزی یک رنگ سہ ہزار دینار نقد بہ سعد اسد خان انعام فرمودند رقعہ ۵۴ - فرزند عالیجاہ
نقل زبانی شفعہ مغیرہ گوش رسیدہ بود در شہرہ نحر کشیدہ شد کہ گوش آن فرزند ہم بہ روزی علی
حضرت علی مردان خان سعد اسد خان و خدمت خاص غر اختصاص بخشیدہ از زبان گوہر نشانی
فرمودند کہ رقی و تنق ملک مال منحصر در ہم و انصافست لغو دبا سہ اگر بادشاہ بی جوہر بہ رتبہ
خلافت فائز آید و ذرا و امر ای حسن تدبیر را بر روی کار آورد و اختلال کلی در نظم و نسق ملاد رود
بریشانی رعایا و بی سامانی بر آید و بچہ کم حاصلی دویالی شود شما جتہ اند با فقر و صلی صحبت داشتہ
رعیت ۱۲ جمہ بریت ۱۲

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

بعد نماز چو گانه برای نادو عاينخواستند باشد که رونق سلطنت نه گاه و بجا که هم بد بر زبان نیاورد و بعد
 هر که از پسران فرمانروا شود بوفیقات خیر موفیق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می یابد که متین
 خدمت اگر چه اسباب شان شوکت و سامان و تحمل زحمت همه دارد لیکن عید و نیکو ان دست بدان
 واقعه و عابدان نیک بد بر نیکان است شجاع تر از سیر حشمتی و صفی ندر دومرا بخش مجبور
 با کل و شرب سابقه دائم انهم است مگر فلانی این عاجز فلانی نوی غم و مال اندیش بنظری آید اغلب که
 محفل امر خطیر زیاست تواند شد سعد الله خان این مصراع مولوی بر خواند ع مراد خرمین مبارک
 بنده است حضرت فرمودند ع نادوست کر خواند و بیلش بک باشد رفته ۵۵ - فرزند لیسند
 من میگویند علی مردان خان ابو سعید مرزا و طلیح خان و زوچی سپاهیان را اول توافع تمود
 میگردد و وقت حاضری حاضر می نگام طعام طعام و وقت رخصت خوشنود و بان میدادند و بر دم
 خانه آن جماعت طعام تمام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری این فرقه
 و کم بکلی ماطعن میکنند و حسرت خوردند شصت و در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد و فرمود
 که بنور موع سپاس و موقع حدیث قیاس است که انسان نه خوف نان نه غم مال جان است نه اندیشه
 سستی دین ایمان زمان استقبال نیات انبای دنیا مبدل خواهد گشت و جور کشیدند ظهور خواهد یافت
 عدل احسان قطع خواهد رفت ناظران محافل ان بلا در بلا بغا و گری خواهند گرا نید خلیفه عصر
 چشم از دخوا مان خواهد پوشید ایران مصلحت همه مگر مجاوت شکر ان خواهند کوشید حتی زائل
 و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند اند و پسران وزارت اختصاص خواهند یا مردم
 ذمی نقد را از بس بید و مقدر عدا باصلاح کار خواهند پرداخت مستحقان امید با وجود گوشه نشینی
 این خواهند بود و بی شعوران ناگروه کاران کار فرمای خواهند نمود و پسران بدلان خواهند
 رنجایند و پدران بی شفقتی خواهند گردید زمان ها الحاق زفق و سیمیری شوهران طالع خواهند نالید

باز چو گانه برای نادو عاينخواستند باشد که رونق سلطنت نه گاه و بجا که هم بد بر زبان نیاورد و بعد
 هر که از پسران فرمانروا شود بوفیقات خیر موفیق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می یابد که متین
 خدمت اگر چه اسباب شان شوکت و سامان و تحمل زحمت همه دارد لیکن عید و نیکو ان دست بدان
 واقعه و عابدان نیک بد بر نیکان است شجاع تر از سیر حشمتی و صفی ندر دومرا بخش مجبور
 با کل و شرب سابقه دائم انهم است مگر فلانی این عاجز فلانی نوی غم و مال اندیش بنظری آید اغلب که
 محفل امر خطیر زیاست تواند شد سعد الله خان این مصراع مولوی بر خواند ع مراد خرمین مبارک
 بنده است حضرت فرمودند ع نادوست کر خواند و بیلش بک باشد رفته ۵۵ - فرزند لیسند
 من میگویند علی مردان خان ابو سعید مرزا و طلیح خان و زوچی سپاهیان را اول توافع تمود
 میگردد و وقت حاضری حاضر می نگام طعام طعام و وقت رخصت خوشنود و بان میدادند و بر دم
 خانه آن جماعت طعام تمام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری این فرقه
 و کم بکلی ماطعن میکنند و حسرت خوردند شصت و در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد و فرمود
 که بنور موع سپاس و موقع حدیث قیاس است که انسان نه خوف نان نه غم مال جان است نه اندیشه
 سستی دین ایمان زمان استقبال نیات انبای دنیا مبدل خواهد گشت و جور کشیدند ظهور خواهد یافت
 عدل احسان قطع خواهد رفت ناظران محافل ان بلا در بلا بغا و گری خواهند گرا نید خلیفه عصر
 چشم از دخوا مان خواهد پوشید ایران مصلحت همه مگر مجاوت شکر ان خواهند کوشید حتی زائل
 و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند اند و پسران وزارت اختصاص خواهند یا مردم
 ذمی نقد را از بس بید و مقدر عدا باصلاح کار خواهند پرداخت مستحقان امید با وجود گوشه نشینی
 این خواهند بود و بی شعوران ناگروه کاران کار فرمای خواهند نمود و پسران بدلان خواهند
 رنجایند و پدران بی شفقتی خواهند گردید زمان ها الحاق زفق و سیمیری شوهران طالع خواهند نالید

باران بروقت نخواهد بارید حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک
 تنظیم کار فرمایان ویران خواهد گردید و فواحش مساکین و خاقین علانیه ساکن خواهند بود و درون
 چوینیدن لباس نمان غبت خواهند نمود رتبه ۵۶ - فرزند عالیجاه فاضل میرزا شاد گرد
 دل بدر و اندر پیرا از در سر بر راه کار خوش اعمال بود علمه تحویل را در حساب میداشت و خانه
 این بی سرو سامان از میر سانی خود روشن می ساخت در خوش سیرنی دزیر خان حاجی محمد شهبه
 بناید کرد و بد محمد خان میر نیاز بهم اگر چه بد بینند اما تصدی سخت گیرند چو شنبان شاه اکثر فرام
 میشوند حالا قابل خان را بنیو اسم از شاه بگیریم شاه برای این کار محمد حسن را نگا بدید این
 الرجال سست آمدن و عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد و شافل بسیار در خوش حافظ
 مزیم چوینست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف نویسا و دیدان سخت بگیرد و در بر من
 و نصیرج نصاب میکنم که رگه نامه سعد الله خان خدای ثالی به برادران خود دنیا و سلطنت که شاه
 بر انداز تصدیان همین ملا دارند خدا تعالی رفیق بد بار هدایت کند یا گردن بشکند رتبه ۵۷
 فرزند عالیجاه ابنه دانه پسندد الله پدر پیر خوش گوار آمد نعمت و دولت پسر جهان یاده داد
 مع بر چه از دوست میرسد نیکوست رتبه ۵۸ - فرزند عالیجاه جان حاصل زندگانی پدر و بر چه
 مثل نگا در کن کابل نیست که بنا بر بعد مسافت سر حد ملک تجویرا طان خواه خواه منظور شود
 بر دیده من بعد عمل نیده اما وقت که انهم قریب است بو عده دو چند کار تمشی باید کرد و در چه
 دو حد که پیر فرزند است بنابر عوارض بدنی لازمت شمانگروه بحال باشد بطور او و اگر از رتبه ۵۹
 فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته اند رد که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت جبرئیل پرسیدند
 که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و سرور بآهل حاجت رساند من
 میجو اہم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان بگیرم و به باشم فرمودیم که نقصان نیست

۱۱ - شمش جمع به فاشه کی بلیه
 اورنگه کسان سرون کاغذون
 ۱۲ - طه علی محمد خلیل و علی
 ۱۳ - علی محمد خلیل و علی
 ۱۴ - علی محمد خلیل و علی
 ۱۵ - علی محمد خلیل و علی
 ۱۶ - علی محمد خلیل و علی
 ۱۷ - علی محمد خلیل و علی
 ۱۸ - علی محمد خلیل و علی
 ۱۹ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۰ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۱ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۲ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۳ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۴ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۵ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۶ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۷ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۸ - علی محمد خلیل و علی
 ۲۹ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۰ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۱ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۲ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۳ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۴ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۵ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۶ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۷ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۸ - علی محمد خلیل و علی
 ۳۹ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۰ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۱ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۲ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۳ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۴ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۵ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۶ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۷ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۸ - علی محمد خلیل و علی
 ۴۹ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۰ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۱ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۲ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۳ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۴ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۵ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۶ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۷ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۸ - علی محمد خلیل و علی
 ۵۹ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۰ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۱ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۲ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۳ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۴ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۵ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۶ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۷ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۸ - علی محمد خلیل و علی
 ۶۹ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۰ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۱ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۲ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۳ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۴ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۵ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۶ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۷ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۸ - علی محمد خلیل و علی
 ۷۹ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۰ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۱ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۲ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۳ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۴ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۵ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۶ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۷ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۸ - علی محمد خلیل و علی
 ۸۹ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۰ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۱ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۲ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۳ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۴ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۵ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۶ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۷ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۸ - علی محمد خلیل و علی
 ۹۹ - علی محمد خلیل و علی
 ۱۰۰ - علی محمد خلیل و علی

رقعات عالمگیری

مکتبہ

۱۲۔ اس خیال سے درگزرین ۱۲

و بان رام جنگی و خراس و گهر نال و شتر نال و گجنال و سواران و باران و اسبان و قیلان و گستر و انما
براق و دیگر لوازم طراق آنقدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری از آن سبک و روادار آمد شاکه
مضاعف آدمی یا باید چار از براضاع میکند و بی مصرف صرف نمیانید آنچه در کار بود ساسا خشن و

لکھنؤ دارسی فہمہ ایک بیان
پیش کرتے ہیں کہ درگاہ عالیہ
میں جو شمس الدین علی گڑھی
آپسیدہ تھے ان کا ذکر فرما کر
ایصال صفت و صفات کے ساتھ
اقبال قرآن کی کائنات میں
قبول دینی ہوئے اور

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بیاد کیا گیا ہے ہر اور مضمون پر یہ لفظ کیا
 مفت پر اس کا مضمون تو ان کے ہر اور
 مضمون میں ان کے لئے مزاج ہر اور
 ہر اور مضمون پر یہ لفظ کیا

تاریخ

و امنی مسکینا و احقرنی فی زمره الاساکین آمین آمین ^{۹۴} رفعت حسب التماس آن فدو
 که غنیق السد خان بحال شده در و شتر بسیارست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دم آنکه بر
 احد ظلم نرود و دهمی ویران نگرود سوم حدود و جباری خود چنان از قطع الطریق خالی داز
 امن بر سازد که مسافرن مترو دین تاجر و بیو پاری بلا وسواس آید و رفت کنند اگر این مراتب
 قبول کند و عمل آوردنی باشد سند و بدل^{۱۰} والا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه و خلافت خود
 هرگز امیر ناجیه میکردند عهد نامه چند چیز از و میکردند یکی آنکه حاجب بر در نگاه ندارد مردم بی
 احتیاج خود با و رفیع تواند نمود دم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا دارد سوم آنکه مرکوب
 اختیار نکند چهارم جزیر برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب از وجه حلال ثروت خود
 نماید اجناسا اگر بنا بر کسب یا عارضه تواند مشورت مومنان از یکدم پاستم بگیرد زیاده ازین
 ندارد پنجم مصروف بعد از اردو درین فصل قضا یا از عاقبتله دارد و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط
 بسیار در کتب بیرون راجع مرقومست ماکه پیرانشانیم باید که بقدر طاقت خود بکشیم اللهم هذا الصراط المستقیم
 و اعلام علی اهل التکریم ^{۹۵} آن فدی شمع خان کلیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز
 یافته امروز بر خست بیار تا از دایعه صواب اکبر تبر که امید امداد ایرانی غول بیابانی در بر
 قریب فند حاضریم شده باشاره والی اینجا بطرفی نیرود و انتظار قضیه نامرضیه می کشد فرموده آید
 نظم نرفت از دم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسه پر خطر ندانم که شک سپهر قضا ترا بشکند
 بیشتر یا مرا بدیش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد مغزالدین بهادر
 به او آشتن در میان با سامان شتر تا انفسال تقدیمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن صلح
 و تقسیم ملک نیست بطریق و صایا گفته میشود که بسیار نامداران صاحب دایعه که با دروختن نامه قضا
 دولت را بحسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان به ندامت داده یکی از آنجمله در اشکوه بوده

[illegible]

برای تمامه جاگیر خشمه آخر که بسیار دوست میدارند استوار کرده اند محال آنجا میرایند و جهت تسکین
چیزی ایشان نیست رقعہ ۱۰۴ - آن قدر بخاطر خود و شیخه که رخصت فتح اسد خان بکابل شد که خود
نباشد اول اینکه صاحب دوست دوم ملگری نیز دارد سوم مغلوب انقبض زیادہ گو باروح اسد
خان
همراه داده بودیم با خان بک کو بر بچو سلوک میکرد که گویا از تعینہ دوست با وجود آدمیت و مدارات
او و کم منصب و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفها می شنید
میگفت که او پیش مردم بخل و سبک میشد چنین کس که سه هزار یار شده و خطاب بهادری یافته
بجا آورد دست رو و یا مثل شاه بهادر با خبر و پوشا باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص
ازین مراتب جمع باشد چه مضائقه والا بدون او در کار با وای رقعہ ۱۰۵ - قدوی با خلاص بیانی
محمد اخلاص عنایت اسد خان عرض نمود که همین بود خلافت مقرر شد و طلب سپاه بسیار شده جای
اینقدر مناسب نامناسب بود و چون لایحه لیاقت مردم مقرر شد و نیمه لغات و رعایا
بجا بطور رسد چنان باشد حافظ قرآن اند و فاضل تباران و لا بد از تندرست و بیایم با وند از بد و تفسیر این
گاهی سوا بر نمیخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این که چشم بند ی خدا دیوان ہم
مجمول است و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی بخیر نمود و تمام بخت نیست رقعہ ۱۰۶ - قدوی با خلاص
شباب و اوفاعض کرد که اسباب آزار خانه مستعمل فرموده شد و دیگر کار خانجات تیار باشد
همین کارخانه تیار شدنی مندرج شود از مسلمانان بعد است بخانسانان زود حکم رساند که هر چه در کار
باشد باظهار دارد و غم سرانجام نماید ع جفت حد جفت که ما در خبر داشتیم رقعہ ۱۰۷ - فقیر شبنم
بهره از علم ندارد و زاهد خشک محکوم میشود که این ہم بریای باشد و اکثر افعال او که یکی از آنها
رو قیوح است خلاف شرع بود و عقیقه وقت این است مال است هر چه کسی بد بر و حلال است اگر از
محصل چند ده که نفیقا علمای ملت و مشور امرای شریک است و در اختیار نموده آنرا صرف

بدینست باشد رفعت فدی درگاه خود المازت بادشاهزاده عالم باد و هرست بخشی ملک
و مردم دیگر با فواج خود با استعجال پذیرفت و باین گزین آورده چشم مار و سن ساخت بیت خوشا
وقتی و خرم روز کار که یار بر خور و از وصل یار ۲۶ رفعت فدی با خلاص دستخط دیوان بر عرضی
که عین باد و کانیت این علت را از میان باید برد ^{ببین علت مراد بر دستخط دیوان است} مشیت مهم تبری عنایت سد خان کفایت میکند عتقا
ما حسب المسطور هم بر سر روانه زایدست ^{مهم تبری} فدی است شهر که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد
بر آن فرید کرد با این غایت رسید ابر هم خان را که انفصال فقیه فاضی و دیگر مردم کثیر مشهور و با
یکی معلوم ع کونج انداز پا داشت سنگ است ^{زاده} احمد مد که چینی فتح شده و دانا مرود در گنج گزین
هم چندان کار بود اما با غماض کنه عمالان از دست رفت و چندی دیگر دکان سرودنی شان
گرم ماند با نماند گفت که بخورید دنیا را پیش از آنکه شمارا بخورد و رفعت فدی بارگاه اینقدر
سنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چهره راه راست نهی این امر در شریع نیامده و مرتبه ولایت خود را
چرا بر کلاه او شمره و اعل نمیکند و مارا و خود را زبان و مردم بسیار آدمی باید که مقبول هر قوم باشد
اما او هم چه کند که ایهم با اختیار خود نیست ^{کطوره بود} شعر نخت دولت بر در باز نیست و نماند بنجد خدا
بخشده و اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار الخلا
از آراستگی اشجار و پرورش اشمار و صفای آبگینه با و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط
بود تا ایام اقامت در آن خلافت این مسافر نیز بر اینها نظری میکرد و اگر محمد یار خان همیشه خود رفت
در تربیت و شادمانی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالامی باید بر دوز کیبار خود رفت و کمای
مقبول تریم و تصفیه عمارت قلعه و ریاض خوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک
و صاحب آباد و اغرا آبا و نو نور با نری و سدرند با نری که تعلق مشیره غریز القدر دارد
و غیره با بقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال اتفاق بویا کالمعاینه
همه بی اشجار معنی درخت است

باشد یعنی حال باشد یعنی
سوار خان بجان رسیده
نوعی که جمع همه در سطح چشمش
رافتن کند و در بخار کردن
بدر فضا باید بخود
بجای کسی معلوم یعنی حال کاشی
نخود و این منصب کاشی
که کونج انداز و صلا در
که حاصل بر شخص کسی که در
بجای این بیکار است
و در این است
ساز و پوست چشم نهانی که
شدنی بین با اولیست کی
قابل سرودنی است
خاقل دکان به دکان
دکان کاچلا و دفع دکان
نوبت فون سبکی
افزونگی

تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد و از اینجا است که گفته اند قاضی امین تحقیقات متعصب
 باید کرد که بیک قرار و انکار تعدیه تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهت
 غالب منظور ندارد و ازین قسم هم بیشتریم کم بودند و نفیقت که ایمان ضعیف شیطان فو نیست و کجا
 رقع ۱۱۹ در امثال احکام از برای هم خان تاخیر بسیار می رود و نیز اسوار از تابستان ما و کم باید کرد و کس
 هم چشم نمانی نمود حاکم را بر سر می کنند حق است ع راست نماند و جلای باندگی رقع ۱۲۰ روح الله
 خان و در عو است صدر احکام بنام دیوان کن و قلعه داران آن طرف کرده است تا از سر رشته
 کیفیات برگشت آن ضلع چه خالصه چه جاگیر و چه آنچه حالا از تیر مسعود خان بدست ضبط
 شده در یافته بعضی را مانده آنچه خالصه مقرر شود برای امین و در وری تعیین نماید و آنچه جاگیر قرار
 باید بردارد و هنگام ضرورت جنس تو بخانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود بفرستد باید نوشت
 و سزاوی تعیین نمود که بیلد از آن مانده با و برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند
 حواله وکیل باید کرد و در خط خود منظوری نموده باید بفرستاد بل حرف اخیر بهتر این مرد از آن جماعت
 نیست که همیشه بیک طور سله کشته باشد اینهمه فروتنی بر آ آوردن مطلب و بود و از درون هم بد
 که هائی نباشند بر آ آورنده عرض میکرد با فرو از خلط چسبان بیگانه کی شود خویش بهر چند جفا
 تنگ است جز بدین نکرده رقع ۱۲۱ و از انفقار خان ظاهر است و لان بر آوردن تو بخانه تعیین
 روح الله خان در عین کار سرد نموده اگر چه آنهم کار با و شایب است اما بخان مذکور بر نگارد
 که بفتح قلعه تو بهار بارگارد و تا صورت گرفتن این کار نیز اولی آنها معبر بشمارد و طرح قلعه مورچال
 فرستاده او بنظر آید شیکه بر آ آمده حال مقرر کرده است خوب است و به چندین وجه بر اضلاع
 دیگر فوقیت دارد و لیکن از عدم خند منوم می شود که آن طرف ظاهر از بین سنگ نزار
 باشد نقب زدن متعذر خواهد بود و باید دوسه و دهمه سر کوپ بر پا کرد تا از تضام ضربت پها

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

نزول در ثبات محصوران ارکان قلعه افتد و بزود این عقیده کنایشان بفرمان هم درین باده
 بفرستیم و آنچه باید بدستخط خود بنویسیم بیت باید با چنین شاخ شاخ به داریم خشم کنایش
 فراموش ^{اشبه} بتغفر الله بتغفر الله ^{قوله} ۱۲۲ از افراد مراده سوانح نگار شکر فرزند زاده معلوم شده که شکر خان
 با وجود نزدیک داشتن غنیمت شرب خمر مشغول اند و خود سوار کرده کسانرا بتنبیه آنها فرستاده ^{اشبه}
 نوازش خان فتنه از شام تا بامداد بخوردن شرب تا شارقش گذرانیده با تمناع مختصر و متنبه نیکو
 برین ممنوع قصد اظهار دارد از آنجا که سوانح نگاران ^{باجا} بر اغراض نفسانی چیزهای بسیار برخانه زاده
 تربیت کرده نامی بنده باید که آن فدوی بدیوان بزرگوار که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید
 و بحضور معروض دارد ^{قوله} ۱۲۳ بفتح الله خان بنوبسید که حسن خدمت مفصل از اعراض معلوم
 شده موجب بجای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فردوسی مبدل نه کند
 باز کرده کردن سر کرده مارا سرگران نماید ^{قوله} ۱۲۴ مستمند خان فرد که مشعر خرابی جاگیر خود
 و محاذی دروان بهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس نمودن معمور خان بگوشتالی آن گرو
 شقاوت نشان کرده است حسب حکم بخان فیر در جنگ باید نگاشت که چون غنیمت بسیارست
 خلف الصدق خود را به جمعیت شایسته با نظرات بنویسد ^{قوله} ۱۲۵ سید سعد الله مکرر خطوط به
 فرستاده و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بنده سورت را تغییر باید کرد و خلف حکیم اشرف
 شونی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه بومیه فوت ل نخجید بید باید نوشت که بعد ازین
 در وقت اهل نماز تقبوی آیه کریمه ولا ترکوا الی الذین ظلموا فیسکون انرا لایه و حقیقت ظالم
 دخل نموده باشند هر چند این طائفه بر غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است و هر وقت بدعی
 بودن و بدعا موت فی الله و انموده اند حق است فی هذا الموت جات این نیازمند درگاه
 بی نیازیم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت فی الدین والاخرة فنی مسلما و فنی یقینا

از کان انحصار بزرگوار
 کفایت می آید بفرمان
 شاخ از شاخ و شاخ از شاخ
 بفرستیم و آنچه باید بدستخط خود بنویسیم
 فراموش بتغفر الله بتغفر الله
 با وجود نزدیک داشتن غنیمت شرب خمر مشغول اند
 نوازش خان فتنه از شام تا بامداد بخوردن شرب
 برین ممنوع قصد اظهار دارد از آنجا که سوانح نگاران
 تربیت کرده نامی بنده باید که آن فدوی بدیوان بزرگوار
 و بحضور معروض دارد
 شده موجب بجای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی
 باز کرده کردن سر کرده مارا سرگران نماید
 و محاذی دروان بهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد
 شقاوت نشان کرده است حسب حکم بخان فیر در جنگ
 خلف الصدق خود را به جمعیت شایسته با نظرات بنویسد
 فرستاده و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار
 شونی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه بومیه فوت
 در وقت اهل نماز تقبوی آیه کریمه ولا ترکوا الی الذین
 دخل نموده باشند هر چند این طائفه بر غیر ظالم
 بودن و بدعا موت فی الله و انموده اند حق است فی
 بی نیازیم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات
 فی الدین والاخرة فنی مسلما و فنی یقینا

نور نوبت اندام میگو

در در و در و در یعنی نفی قبل نقایه الانبیاء و اولاد لیا را جمیع صورتها بجای آر و اگر چه فضیلت
حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نشود و آن معرشته آگاه بر تحقیق خود نگارد و مسلم
رقعه ۱۲۶ تیر رسیدن یا قوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدخبت کو که محمد کام بخش خود آن فدوی
را معلوم شده باشد چون تنبیه آن وجد کردن با دستانه زده نادان ضرور بود و اگر کم و بر سر آن
میس آنقرین آنچه آوردنی بود آوردیم و دشمن یکن الشیطان له قریئنا فساد قریئنا فرد و صحبت سفله
چون گشت نماید نقصان گرم سوز بدن و سر و کند جامه سیاه بشوی مصححتی او با دستانه زده
هم گمراه اند چند چله اگر و خیمه اش به تیاقداری باید نشانید و از حال و خبر باید و در قریه خان
بهادر باین چستی اول شل کنه علان دین مهم مستی پیش گرفت هرگاه از حضور ناکند شدید
خواست که طمانی مافات نماید تو نیست اینهمه خرابی بی اخلاصی است چون نباشد که بدتر ازین عمل
زشت عمل دیگر نیست آن المناقین اندر که لا سفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت
و ایمانی ازین بقوله هم کرو تا چشم و اشود و تنبیه پیدا کرد اگر چه ممکن نیست که دشمن باطن قوی
اعدی عدوک نفک اتی بین خدیک کی بطور خود میگذارد که این کس گوش حق و حقیقت دارد
آسی از بند نفس بان مارا در تعجب او میران نظم مهربانی دید و آن لطف نخست آنکه کردی
گمرازان باز جست هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو ^{رقعه ۱۲۸} امیر الامر
در گذشت از مردم قدیم همین یک کس نده بود نامند و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد بدیوان
موتات آن صوبه بر ضبط اموال باید نوشت که بتقدیم تمام ضبط آرند و از مردم او نیز در و زگری
بر قسم که میسر آید بسلطان باو شاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فیسده بگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها
کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعضی بایدرسانید هم بدیگری هم درین باب گفته ایم اما
بگمان ویت قبیله دکر او نوبت ثانی آن فدو باین امر مامور گردید یقین که بر وجه مرثیه خود

۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

در میان دارند منع کند که دیگر چنین کرده باشد ^{۱۴۴۴} و از تربیت خان بر آدوسه ننگیاشی
 که درین یورش ترد کرده بودند عرض نمود که دوسه سرچ ^{۱۴۴۴} فرستد سوختن آنرا بگوید گفت یا آنکه عمر
 در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اند ^{۱۴۴۴} و این جماعت درین عرصه نیستند
 که چنین عنایت درباره ایشان بطور رسید جیفه مرصع بر خاطر او و دیگری کار بادشاهی محنت
 شد جوهر خان خواهد رسانید ^{۱۴۴۴} اما داد و التامید ^{۱۴۴۴} و رقی ننگستان چنین عرض خواهد
 کرد و اگر کسی کار بادشاهی دست بسته بطور خواهد آمد و خدمت بادشاهی بقید تمام خواهد
 نمود با نعام خلعت و نقد و در صورت سقوط شدن اسب بکار سر کار و الا بعطای اسب سرور
 و خوش کرده خواهد شد ^{۱۴۴۴} تربیت خان هنوز محتاج تربیت است زیرا که سرچ ^{۱۴۴۴} ختام طلوع
 گرفته است از خارج بسبع رسیده که از رو حساب کسی نداده سوانح نگار زبانکار چه میکند و در
 برای همین مقرر نموده شد این جماعت با غرض نفسانی کارها عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود
 سیاه نموده و در تحریر اخبار نجابل مینمایند قلعهای مستحکم بستن بفسدان بزرگ ننگا دشمن عیسوی خان
 از چه راه اگر از اول خبر شود هرگز بر زبانها نرسد بعد غزل جاگیر این برآورده بر بان اند خان که از
 بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهر و لشکر است بخان ^{۱۴۴۴} ندک و خست با حکمی تهدید باید نوشت که این موت
 چرا با بعضی وقوع آمد و چه روآل کار ند نظرداشت طلب چشم که خواهد رسید و غله و قلعجات خواهد
 در دوان بران مردان غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند بود قباو چیان اگر طلب گرفته سرگرم
 کارانند غنیمت است و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای نفع
 که فی الحقیقت کار خد است برهم نمودن بزرنگی و در زرع مردم مجاهد با مال کردن که در ضمن آن
 تقویت کفار خندان مال است آیین کدام مومن نمک حلال است بهر حال ^{۱۴۴۴} بقبض اوصول طلب تمامی
 چشم گرفته بفرستد در صورت خلافت آن سرخانسان معاونان بیدینان بر خود لازم دانند

ننگیاشی
 تربیت خان
 سرچ
 ننگستان
 عیسوی خان
 ننگا
 خندان
 کفار
 مومن
 معاونان
 بیدینان

ننگیاشی
 تربیت خان
 سرچ
 ننگستان
 عیسوی خان
 ننگا
 خندان
 کفار
 مومن
 معاونان
 بیدینان

ننگیاشی
 تربیت خان
 سرچ
 ننگستان
 عیسوی خان
 ننگا
 خندان
 کفار
 مومن
 معاونان
 بیدینان

مبتدل

چیده بدر دیشی منعم گردیده بر آوردنش ضرورت بیست این نه مردانند اینها صورت دارند بهشت نان اند
 و مرده شوی شاندر جهنم ای مبتدل مناج مختل اوان اطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رفته است عایب جاه
 تهمی طلب که در سر کار و الا و زار التماس تنهایی بر سر گرفته بود می کرده اند باید نوشت یا بکسل گفتی که تم
 طلب ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه و حساب طلبیه و نقدی و قیمت جواهر و غیره آن محسوب خواهد شد
 سودا سوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهان داد و افرام و قوت میدهند
 و عصر باهمه ضابطه مالی ضابطه شد بعضی اوقات عمده الملک بجا خود میگفتند که ما بکار بیسخت گاه
 پامور شده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت تر و دمار خواهند دید و منعی زبانی
 بر کار ما لافظ بعضی از رسید بود در دیو لاکه از عرائش منبسان معروض شده که تعلیم میروند و فقار
 بچو کم در ده رسید نیکو دارد و در عصر بر خان نیکو رنگ ملک طلب است حکم والا بنام عمده الملک غرض
 یافت که ملک پسر خود را زود در ساند چون در رسیدن او اجمال واقع شد شقه خط انور صادر گشت
 که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالاکه برو عرصه نگشت زود شاقن تساهل جرم ایدعی شدن
 دیگر و در دعوی حق بر آمدن گیر گشت و دیگر خود مناز که ترکی تمام شد رفته فدی قدیم محمد
 با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شرف انسانی در حق او نیست
 با وجود اینهمه امانت منصبداران بادشاهی رو امیدارد و قول سعید یادنی آرد میت من تو هر دو
 خواجه ما شایم بنده بارگاه سلطانییم عجیب عجب منولات سعید اند خان است که الف بصورت
 قلم و نون شبیل حاوالت دیوان که بصفت طلی آراسته نباشد دیو بیست قلم و دوات پیش نهاده یا
 جوانی با تصویر بر نقش عقل پوش ساده بعد از این احتیاط لازم دارند و با اعتقاد خود نوکر درگاه والا
 نیز هم چشم خود شمار و امتیاز که میباید مراعات آنرا امری ندارد و رفته ۵۵۵ فرزند زاده محمد عظیم مرد و رض
 کرده اند که بر گنه لشکر بورد جاگیر شاه عالی جاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید این خوابی بچیدم
 هم خواجه یعنی نبه گمان یک خداوند

درست اندیش آوردن ساقان
 اردن کی است بین نایب قوت
 شدت پیشانی خورشید در اند
 بر سر کار و الا و زار
 مبتدل و مبتلا و مبتلا
 در خدمت زکات و جلال
 مبتدل یعنی دادن و گشت
 شده است با لفظ مبتدل
 کسی که کسی را بجا
 به امانت الف سکه ریت خوار
 او نایل از او است اقدار و افت
 که در پیش پندری او پیش
 که سکه کوئی کام دارد

تأش منی خدا
 و یار و شریک
 خواجه شمس معینه
 هم خواجه یعنی نبه گمان یک خداوند

صورت پرستانش نفس پرواز تعلید اند و میگویند لای الهی نهستان قوم الفایلس این آیین
آیین قوت عبادت کیش اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود میفزاید و بحیاب ست
حال اولین حضور چنین نارسائی فرج و درین اینجا باعالی جاه چنان فهمیده باید گفت قطع کیش
خبر بازمانه بساز ورنه خود را نشانه انتقست بریر کان مانه میگویند بریر کی بازمانه سا^{تختست}
الاحد گوش شنود و بینا دها و اسلام علی اهل رشد و السد و سلوک که این کوهگان بابا دشا بنزاده
کردند کیفیت او شنیده باشید چه کنیم خود کرده را در مان نیست و بر طبق عرض این مکر امان
حکم کردیم و گونه اجازه دستگیر کردن دادیم معلوم نبود که این بیدیان از قدر جرأت بهر شنیده اند
که حضور را دشان در موضع عرض نمایند که دو حرف بی اصل نسبت بان سجاده نموده و خوب بار
باقی صحبت باقی انشا الله تعالی می فهمیم بفعل حسب حکمی بنام فرزند عالیجاه نوشته زد و دیار علی
به بد و حسن بیگ بران کار چکه کوزا بر عایت خویشی فضل اجل تفرش و سکنه آنجا او اتر فریاد
ایکسند و سر بر زمین میزنند و میگویند اگر تومی ندهی داد زور دادی هست آخر الدوار الکی
این چکه از جا گیر ایشان تغیر خواهد شد و عرض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان فردیوان
را بیان صاحب گیر در عایا و عاملین لگه گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن
مشکل در بعضی محالات حصه سپاه شمار در ظالمان ست آدم خدا ترس و آبادان کار چیده
فیسده بمنیران فکر سنجیده زود تعیین نمایند که از فردیوان لگه ما و شما شویم عایلان خویش و
برادر دیوان واقع نگاران اینای جنس امین و جبار باشند رفعا^{نیاست} عبادت الله زمین رقم
بگوید که این باغی دریا ضحیکه بیا دشا بنزاده محمد کام بخش مرگت میشود و خط خوب نویسد باغی
آتش بد دوست خویش در خرمن خویش منم و زودم چه ناام ز دشمن خویش باکس دشمن من
بست منم دشمن خویش ای ای من دست من دشمن خویش قوت میر جلال الدین

الهم ان ترجمه با سر و بنیاد
کویا غافلون کی بدست
تختی بدست
جبار شریک اس قتل
فغانی نسبت کی باغی
یک شریک زان سانش
بن عایا یک کوه
حکم بان عایا
الکی من
دفعه اول
یک جانکاه
ریشی
نوی خاچه
به
توجه اور سلامتی
درستی اور
آخر الدوار
سب در آن
کی در این
کی در این

بنام عبدالقاسم خان که بختاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد نوشت امیر خان با شیر خان
 مخاطب شده داروغه خود احوال آنحضرت گشته و خلی در مزاج اقدس راه و دست و بطیفه با سه
 حساب و بموقع بعضی می رساند صادر شده رقع۹۹ محمد اعظم شاه باید نوشت که مافر نفیته حسن دیا
 و جوهر شعور ایشانیم زیاده با تو انکه بیچاره تا چند بحالی تبار در دند خواهد ماند بر او شما حقی دار
 و ملاحت حق مواجبت خوشنودی خالق است نیک اند که فضل سرشار حضرت آفریدگار امر زگار
 چه قدر عفو حرایم بشمار عاصیان بد کرد و امیر باید بر خدا و خاطر پاکینه دیرینه و غبار پیشینه از
 سینه بردارد و آن ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد و شمول عواطف گردانند و اسبابش آنچه
 کرد در سر آن روز بدیدید دنیا گذشتنی و گذشتنی است لهذا با همه کس ساختنی مع ناکرده
 گناه و جهان گیت بگو کلمه غریب از زبان میان عبد اللطیف قدس اله اشرف یاد و ایم که
 خدا تا ترس و مزاج راه دادن و دهمی حق را از دراندن بدترین گناهان است بدو شرف حق
 زبان عاصی پر عاصی اثری بخشد زیاده بدین چه باید نوشت که نباید نوشت رقع۱۰۰ حساب
 آنکه سرفراز خان عبد اللطیف خان هرگاه هر سلام عمده الملک مدارا المهادم بیاید ایشان اگر سو
 اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان برو و اگر بر پاکی سوار باشند بعد سلام
 مختار است و اگر بر قیل باشند برابر راه برو و اگر تکلم شوند جواب بدید و الا و را گاه بود دیگر چنانچه
 از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان و اربابان بنه و دیگران علیک نقل شوق ۱۸۱ شاه
 عالیجا که بفضل خان صادر کرده بود و نیکو کمالی خان در گذشت بوسیل باید نوشت که بعضی
 رسانند احوال متعینان این موبد از حضرت چنان نیست عنایت الله خان حسن عمل هر یک می راند
 از حضور بر نور هر کوا لایق این کار و اندر مقرر نمایند کشمیری درین صوبه نیست که مامور کنیم و
 عنایت الله خان را حقی شود و عاصیان البته عمل کاغذی خواهد بود و و هنوز شدنی
 یقه یقینا

۱۰۰
 که این کار بزرگ است که خرم کات
 فارسی که زبانه را به بیست و هفت
 در کمال بین دود و پلان و کات
 بین جگر آید و بین آواز و کات
 ۱۰۰
 ام شازده فضل کمال است عمل
 کاغذی خواهد بود و بیاید و کات
 که بر اسامی روح کاغذ حساب
 تو گوییم عیب قریب کاغذ
 در روس اورد و ۱۱

نیست برگزیده از جمعی افتد در عایا ویران میگردد و بسیار دایمی در گوش میخورد که اگر بجا
 یک و پیه یک رویه بیارد منظور نیست تغییر تغییر در کار با نفع الهی و دایم باز پرس
 بادشاهی شیر طست دیوان را نباید که خویش واقربا را کار فرایم میسر تفضی در یونی باشد
 دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود جاگیر برای ظلم و خیر و جرم اعمال نگرفته ایم -
 از حسن و بدین

خاتمه الطبع

بعد حمد غشی کائنات و نعت سر دفتر موجودات علیه افضل الصلوات و اکل انجیات مخفی مباد
 که درین هنگام میمنت انجام انشای پذیریری نشات بی نظیری موسوم به قعات عالمگیری
 ملقب بکلمات طبیات که حکم کلام الملک ملک کلام سر آمد کلام سخنه ران و دره الناج بلاغت
 و بیان است در مطبع غشی نول کشور واقع کانپور بر سر پستی عالیمنازل معلی القاب غشی
 پیراگ نراین صاحب بھار گو مالک مطبع دم اقباله باه جولانی ۱۲۰۳ هجری ۱۸۸۸ میلادی
 رونق طبع گرفته ضیای اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ طبع از فکر رسامی مورخ با کمال سخنور کامل
 غشی بھگوان دیال صاحب عاقل ایچٹ مطبع ہذا

ناشر بے عدیل عالمگیر	که کلامش عجب دلا ویز است
خوب الاما نمود این انشا	فرحت آمیز دہم طرب خیر است
بہ تاریخ طبع او عاقل	گفت - انشای بخت انگیز است

لوگوں کو ملان میں پونی سیف
 شہنا ۱۱۴۱ دیوان رانی اثر دین
 دیوان کو مناسب نہیں ہے کہ یہ نسخہ
 اور یہ گلزار کو اپنی مافی السحاب
 کی خدمت میں پیش کرنا
 ۱۱۴۱ سنہ طبع شد و جہان
 جو کہ نقدی معنی بنا اور
 بیچنا اور شوق سے حال میں
 ۱۱۴۱

